



بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام؛ و سیاست و حکومت

اسلام باید از سیاست و حکومت جدا شود؛ یا استبداد و استعمار باید زائل و زدوده شوند؟!

وقتی می توانیم ادعای « حق زندگی برابر » برای هم نوعان خود داشته باشیم ، که « زمینه زندگی برابر » آنها را از بین نبریم . و چنین امری زمانی ممکن میشود که زندگی جوامع بشری را در بعد مادی! خلاصه نکنیم و به « اصل فداکاری » هم که غیر مادیت ، معتقد و پایبند باشیم ، زیرا بر پایه مادیت نمیتوان به ممنوع خود احترام گذاشت و حق او را برسمیت شناخت . و با توجه به اینکه در نگرش و فرهنگ مادی، غیر از ماده و مادیت وجود ندارد ، اعتقاد و التزام به اصل فداکاری ، محال و ناممکن است و حتی موجودیت این اصل، انکار و بل افسانه تلقی میشود .

وقتیکه انسان فقط ماده و زندگی مادی را برسمیت بشناسد (و فکر و فرهنگش نیز مادی باشد) ، به ناچار تنها دنبال ماده خواهد افتاد و زندگی مادی را اصل میگرداند و همه چیز را فدای آن میکند . و همین است که آنهایکه در وادیهای مادی حرکت میکنند ، خواه ناخواه خود پرست میگردند و همه عوامل زندگی را به خود اختصاص میدهند ، و اگر هم بقای دیگران را برسمیت بشناسد ، بخاطر خود و برای استخدام و بهره کشی از آنهاست!! ، همانطور که برده داران تا بردگانشان خدمت کنند و امکان بهره کشی و یا فروش آنها وجود داشته باشد ، حاضر به کشتن آنها نخواهند شد . مثال زنده تر در میدان مادیت ،

نحوه تداوم انظمه استبدادی در جهان و از جمله نظام ولایت مطلقه خمینی است: استعمار و امپریالیسم غربی، نظامهای استبدادی را که خدمتگذاران آنها هستند، تا وقتی که جانشین وابسته ای را برایشان دست و پا نکنند، از سقوط و اسقاط آنها جلوگیری به عمل می آورند، و چون تغییر و جعل نظامهای سیاسی، به دلیل رشد و تکامل بشریت، از جمله در جوامع اسلامی، مشکل تر شده است، سعی میکنند نظام های استبدادی موجود، به هر بهایی حفظ شوند، و راه اندازی طرحهای گمراه کننده اصلاحات! در نظامهای استبدادی، در همین راستاست. در ایران نیز طرح اصلاحات استبدادی - استعماری به اجراء در آمد (هم در دوره سلطنت مطلقه پهلوی و هم در این دوره ولایت مطلقه خمینی)، اما مانند دیگر کشورها به شکست و بن بست رسید، و مایه رسوایی و افتضاح بیشتر استبداد و استعمار گردید.

اینجاست که جهت امکان یک زندگی مسالمت آمیز میان بشریت، نیازمند اصول و عقیده ای هستیم که اصل فداکاری را ممکن گرداند و روحیه فداکاری را در اجتماع ایجاد نمایند. اینست که این اصول و عقیده حتما باید دارای ابعاد معنوی و انسانی و فراتر از ماده و مادیت باشد، اصول و عقیده ای که تنها در دین توحیدی اسلام و در دینداری اسلامی یافت میشود، چونکه دین توحیدی اسلام، هم نظام مادی بشری را سر و سامان می دهد، و هم در این دین، الله رب العالمین، ناظر و شاهد گفتار و کردار بشری است، و هر مسلمانی نه تنها الله را ناظر و شاهد اعمال و رفتار خود می بیند، بلکه تخلف از اصول دینداری را و پایمال کردن حق و حقوق دیگران را مایه عذاب و عقاب خود در دنیا و آخرت تلقی و معنی می نماید. البته باید دانست که دین توحیدی اسلام، که توسط محمد رسول الله به بشریت رسیده، وقتی مایه رحمت و نجات میشود که زندگی بشری را در جوانب مختلفه و در میدان های مادی و معنوی، زیر پوشش و تحت اوامر و نواهی خود قرار دهد، و گرنه با ذهنی کردن و مربوط نمودن اسلام به آسمانها و عوالم عجیب و هیروتی، نه تنها دردی را دوا نمی کند، بلکه بر اثر بیکارگی و انزوا، حتی این ذهنیات خیالی و هیروتی و خرافاتی نیز از اذهان بیکاره های بی چاره، پاک می شود، و به «هیچ» مبدل می شود، همان چیزی که مستبدین و استعمارگران دنبال آن هستند و شیفته آن شده اند!!

استبداد (نظامهای سرکوبگر داخلی) و **استعمار** (دول سلطه گر خارجی) ، جهت ممانعت از تحقق آزادی و استقلال ملل جهان و عقیم کردن اراده بشریت و پایمال سازی حقوق انسانها و نفی مردمسالاری در جهان و در جوامع اسلامی ، اقدامات و حيله‌های بی شماری را بکار بسته و می بنددند ، اقدامات و حيله‌هایی که متاسفانه تا حد زیادی مؤثر افتاده ، و تا حال نیز ، در سایه انظمه استبدادی و عدم احساس مسئولیت جوامع زیر سلطه ، نسبت به سرنوشت دین و ملک و ملت ، و خیانت رهبران و رؤسای ملل بیچاره ، تسلط و هیمنه استعماری و استبدادی حفظ شده ، و از این طریق ، غارت منابع و ثروت های ملل و بلاد جهان ، تداوم یافته است . اینست که استعمارگران و امپریالیستهای جهان خوار ، عملاً ارباب و آقای جهان گشته و بلاد و جوامع اسلامی جزو زیر دستان آنها شده اند . آری ، بلاد و جوامع اسلامی هم زیر سلطه قرار گرفته ، و این زیر سلطگی ، موجب شده که آنها نیز دچار فقر و اسارت و حقارت شوند و به بردگان اقتصادی و سیاسی و فرهنگی تبدیل گردند ، در حالیکه کافی بود که مسلمین تنها این آیه قرآنی را عملی کنند : **و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (نساء - ۱۴۱) :**

« هرگز الله راضی نیست که کافران بر مؤمنان مسلط شوند » .

استبداد و استعمار ، از استبداد ستیزی اسلام و نیز تاریخ سیاسی اسلام مطلع هستند ، و همین موضع ضد استبدادی و ضد استعماری اسلام است که استبداد و استعمار و امپریالیستها را برآن داشته تا هرچه بیشتر به فکر جداسازی دین اسلام از سیاست و حکومت بیفتند! ، طرحی که مدت‌هاست که رویش کار می کنند و به هر قیمتی هم که شده سعی دارند آن را ادامه دهند ، تا بلکه جوامع اسلامی تحت سلطه روی آزادی و مردمسالاری را بخود نبینند . **اینست که شعارهای :**

دین (اسلام) از سیاست جداست ، جدایی کامل دین (اسلام) از سیاست و حکومت ، باید دین (اسلام) را از سیاست و حکومت جدا کرد ، دین (اسلام) نباید در سیاست و حکومت دخالت کند ، و دین (اسلام) یک امر خصوصی و شخصی است ، و غیره ، در صدر مقالات و تحلیل های گوناگون و کتب و نشریات استبدادی - استعماری قرار داده می شوند . اما آنچه که عیان است اینست که این شعارها ، بیانگر دخالت آشکار سیاستهای استبدادی - استعماری در ماهیت دین و نحوه دینداری ، و مبین تبعیت سیاست منادیان جداسازی اسلام از سیاست و

حکومت، از استعمار و انظمه استبدادی است. بله استعمار و استبداد و تابعانشان، به سادگی بخود حق میدهند که در امور اسلام و مسلمین دخالت کنند و برایشان تعیین تکلیف کنند و حتی ماهیت دین و نحوه دینداری را به آنها تحمیل نمایند، اما آنها هرگز به اسلام و مسلمین، این حق و اجازه را نمیدهند که در جهت دهی به سیاستهای استعماری و در تغییر روش حاکمیت مستبدین دخالت نمایند!!، انگار که سیاست و حکومت ملک شخصی آنهاست! و بر این اساس می خواهند بگویند که سیاست و حکومت ویژه کفار و ملحدین و اهل فسق و فساد است، و ریاست و حکومت بر ملک و ملت، برای آنها خلق و مقرر شده است، همانهایی که منشاء فساد زمین و زمان ناشی از عملکرد آنها و روش ددمنشانه آنهاست. بله؛ بی دینان و زورپرستان استعماری و استبدادی، دین اسلام را از سیاست و حکومت جدا میکنند، اما برای این جداسازی هیچ احتیاجی به رای و نظر مردم ندارند و انتخاباتی هم بین مردم صورت نمی دهند!، و تنها با تکیه بر زور سلاح! این جداسازی را اعلام میدارند. بعدهم با وجود عداوتشان با مردم، نماینده مردم میشوند!، و برکناری اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت را سمبل آزادی و مردمسالاری معرفی میکنند؟!!!!!، این در حالیست که مثلاً در جامعه ای مانند جامعه ایران، فرهنگ دینی و اسلامی، فرهنگ بیش از ۹۰٪ مردم است، و بغیر از اسلام و مسلمین ملتزم، به کسی رای نمی دهند و به خواست خود کسی دیگر را قبول ندارند. حال بنگرید به وضع و حال این شیادان استبدادی و استعماری، که چگونه از طرفی، مدعی جداسازی اسلام از سیاست و حکومت میشوند، و در همان حال منادی آزادی و به اصطلاح غربی دمکراسی! می گردند؟!، دمکراسی که معنایی جز حکومت مردمی و حکومت مردم بر مردم ندارد.

آنچه معلوم است اینست که هدف از شعار جدایی دین از سیاست، دین اسلام (و مسلمان بودن است)، دینی که بوضوح، خطری جدی برای استبداد و استعمار میباشد، زیرا اگر مسیحیت را در نظر بگیریم می بینیم که درصد بسیار ناچیزی از مردم بلاد اسلامی، مسیحی اند. بگذریم از ماهیتیکه خود مسیحیت داراست و به دینی خرافی و غیرمؤثر و غیر جوابگو تبدیل شده است، و از اول هم، این دین، بیشتر اخلاقی بوده است. همچنین شعار جدایی مسیحیت از سیاست و حکومت در کشورها و جوامع اسلامی، از جمله در ایران، اصلاً مطرح نیست، و در غرب هم مدت‌ها و بل قرن‌هاست که مسیحیت بلا اثر شده است. علاوه بر اینها

کسی تاکنون استنباطی از شعار: جدایی دین از سیاست، به مفهوم جدایی مسیحیت یا یهودیت یا ادیان دیگر از سیاست و حکومت، حتی در بلاد خودشان، نکرده است، و چنین امری بکلی بلا موضوع است، چرا که جز حضور و حاکمیت اسلام و مسلمین، دخالت و حضور ادیان دیگر در سیاست و حکومت، نه ممکن است (به دلیل ماهیت غیر سیاسی و باستانی و خرافی‌شان)، و نه مشکلی برای استعمار و استبداد بحساب می‌آید، و بلکه وجود و حضورشان برای اغفال و استعمار توده‌ها ضروری نیز هست!، مانند نظام استعمار صهیونی در فلسطین، که ظاهراً بر پایهٔ یهودیت بوجود آمده و مجلس قانونگذاری اش هم «**کِنِسِت**» نامیده شده، و اشکالی هم نزد عمال استعماری و استبدادی پیش نمی‌آورد؟! حال تصور کنید؛ اگر در یک کشور اسلامی اینچنین بشود و مثلاً نام مجلس قانونگذاری در آن «**مسجد**» قرار داده شود، استعمارگران و اسلام ستیزان، چه غوغایی بر پا خواهند کرد!!، این در حالیست که کنیسه نیز عبادتگاه است، ولی چون عبادتگاه یهودیان صهیونی است و آنها آلت جنگ و تخریب استعمارگران غربی هستند، تبدیل آن عبادتگاه! به مرکز سیاست و حکومت و قانونگذاری! یک امر عادی و ناشی از ارادهٔ آزاد یهودیان! بحساب می‌آید؟!!!!، بگذریم از سابقهٔ علمی و سیاسی مساجد در طول تاریخ اسلام و مرکزیتشان در قرارها و امور اسلام و مسلمین!، چرا که اصلاً حکمت وجود مساجد، تجمع مسلمین برای دینداری، مباحثات، تصمیمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و برای اعلام تعهد و اطاعت و التزام است، اما حالا می‌بینیم که چگونه خنثی شده‌اند و از کار افتاده‌اند، بحدی که هر مستبد و استعمارگر و اسلام ستیزی آنها را تحمل میکند!!

اگر معنای اسلامی سیاست را بیان کنیم، باید بگوییم: سیاست یعنی تربیت و بیدارسازی و ادارهٔ اجتماع. پس تربیت مردم و بیدارسازی و ادارهٔ جامعه، معنای اصلی و اسلامی سیاست است. اما اصطلاح سیاست در ادبیات معاصر، عبارتست از علم و روش حکومتداری و ادارهٔ اجتماع، که بدین وسیله، زندگی مردم و تنظیم امور مملکت و برنامه‌ریزی برای ابعاد داخلی و خارجی ملک و ملت میسر میگردد. این برنامه ریزیها ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، علمی، عسکری، و غیره را در بر میگیرند. پس معنای معاصر سیاست عبارتست از علم مملکت داری و ادارهٔ اجتماع، در همهٔ ابعاد اداری، اقتصادی، تعلیم و تربیت، فرهنگی، قضایی، دفاعی، خانوادگی، و غیره، که از معنای تاریخی و اسلامیش بسیار نزدیک است.

اینست که وقتی از سیاست صحبت میشود، انواع علم و برنامه ریزی سیاسی به میان میآید، مثل سیاست و برنامه ریزی اجتماعی، سیاست و برنامه ریزی اقتصادی، سیاست و برنامه ریزی تعلیمی و تربیتی، سیاست و برنامه ریزی فرهنگی و هنری، سیاست و برنامه ریزی طبی و بهداشتی، سیاست و برنامه ریزی خانوادگی، سیاست و برنامه ریزی قضایی، سیاست و برنامه ریزی خارجی، و غیره. بنابراین، سیاست، پرداختن بدین مسائل و اعمال و اجرای آنهاست. و سیاست اسلامی، یعنی اجراء و تطبیق امور فوق الذکر، بر پایه اصول و معیارها و موازین توحیدی اسلام، و این میشود دینداری اسلامی. بعبارت دیگر، اگر اسلامیت تنفیذ و تطبیق داده شود، خود بخود «سیاست» اسلامی شده است!، اینجاست که راز حساسیت استبداد و استعمار به دینداری سیاسی و اسلام سیاسی (سیاست اسلامی و سیاست گذاری اسلامی) ظاهر میشود، زیرا دینداری سیاسی عبارت از فعالیت برای حاکمیت اسلام و مسلمین است!، و همین قضه کلیدی است که موجب عکس العمل شدید از طرف استبداد و استعمار و امپریالیسم میشود. پس اگر به صراحت جدایی دین اسلام از سیاست را تعریف کنیم، چنین میشود: دین اسلام نباید اجراء و تطبیق داده شود و مسلمین نباید کاره ای باشند!، دین اسلام باید ذهنی و در اذهان باقی بماند و مسلمین هم باید زیر سلطه دشمنانشان قرار داشته باشند و از جهت دهی به اجتماع و برنامه ریزی برای ابعاد مختلف زندگی باید برکنار باشند!، دین اسلام نباید ملاک اتخاذ دوست و دشمن باشد و سیاست خارجی باید از تأثیرات اسلامی مصون گردد، و مسلمین نیز که عامل شیوع اسلام اند، باید طرد و حذف و یا نسبت به اسلام و اسلامیت، جاهل و غافل نگه داشته شوند!، و خلاصه قوانین و احکام اسلامی باید در بعد ذهنی و در ذکر و دعا منحصر شوند، و با سرکوب مسلمین و محروم نمودنشان، باید حاکمیت استبداد و استعمار را تثبیت کرد، و این اصل مسئله است. با این وضع، بدیهی است که دین اسلام، که فلسفه وجودی اش، تطبیق و اجراء آنست (و معنای کلمه اسلام نیز همین تطبیق و اجراء و اطاعت است)، اگر عملاً تطبیق نشود و بوسیله مسلمانان عاقل و سیاسی حالت اجرایی پیدا نکند، دردی را دوا نخواهد کرد و گرهی از مشکلات مسلمین را نخواهد گشود و خنثی و عقیم خواهد گشت، چرا که در این حالت موجودیت واقعی اش را از دست میدهد، و آنگاه! برای استبداد و استعمار تحمل میشود!، زیرا وقتیکه اسلام و مسلمین، موجودیت خود را از دست میدهند، دیگر مانع و رادعی برای

سلطه‌گری و غارتگری آنها باقی نمی‌ماند. اینست هدف نهایی استبداد و استعمار و عمالشان در رابطه اسلام و مسلمین، هدفیکه اسلام و مسلمین در آن، به حالت مرگ افتاده و وجود عینی خود را از دست داده‌اند، و طبعا انحطاط و اضمحلال، سرنوشت حتمی این وضع است، وضعی که دوره استعماری و استبدادی گذشته و حال، مصداق عینی آنست، و دینداری سیاسی و سیاست اسلامی، نافی چنین وضع مرگ آور و اسارت بار و ذلیلانه ای می‌باشد.

حال ببینیم روش‌هایی که میخواهند دین اسلام از سیاست و حکومت و رهبری جدا و برکنار باشد چیست؟ دولتهای استعمارگر و نظامهای استبدادی و عمال و اذنباشان میخواهند بگویند که دین اسلام ربطی به سیاست و حکومت و امور اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و عسکری و دیگر قضایایی که به اداره نظام سیاسی و رهبری کشور و هدایت فرد و اجتماع می‌پردازند، ندارد، و اسلامیت و دینداری اسلامی، امری صرفا شخصی است، و هر کسی خودش و خدای خودش!، یعنی: **الهه هواه (فرقان - ۴۳): «خدایش هوی و هوس اوست!»**. یا اینکه بدخواهان اسلام و مسلمین و دشمنان آزادی بشر، چنین تبلیغ و تلقین میکنند که اوامر و احکام و قوانین اسلامی، لیاقت و توانایی رهبری سیاسی و اداره اجتماع و حل مسائل مختلفه زندگی را ندارد، زیرا اسلام و اسلامیت، امری مربوط به گذشته بوده و زمان آنچه که اسلامی است سپری شده است. در این دو موضعگیری، که اولی حيله گرانه است و برای عوام بیخبر عرضه میشود، و دومی ضد اسلامی است و برای محدوده‌های خاصتری تبلیغ میشود، **او لا** برای صحت و سقم آنها احتیاجی به مراجعه به آیات قرآنی و اصول اسلامی نمی‌بینند (تا بدانند که اسلام و آیات قرآن چه موضعی دارند و در رابطه با چه اموری بحث میکنند!)، چونکه هدف آنها تبلیغ و تحمیل اهدافیست که تعیین کرده‌اند. **ثانیا** درحالیکه اسلامیت را سپری شده و منحصر به گذشته تحمیل میکنند و آنرا برای زمان حاضر نالایق و ناتوان معرفی مینمایند، اما بجای احترام به انتخاب آزاد، امکان انتخاب را از جوامع اسلامی سلب نموده و حاکمیت خود را بر مسلمین تحمیل میکنند، و بدین شیوه، نظامهای استبدادی اسلام ستیز در بلاد اسلامی برقرار میسازند، پدیده ای که مایه استمرار جنگ و ویرانگری و عقب افتادگی می‌شود. و اینهم ناشی از این واقعیت است که: **موضعگیری اولی دروغ است و خودشان**

